



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و ششصد و پنجم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۷ گنج حضور، بخش دوم

که بُود آب که دارد به لطافت صفت او؟
که دو صد چشمه برآرد ز دلِ مَرمر و خارِه

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲
-خاره: سنگ خارا، نوعی سنگ سخت

آب معمولی در صفت لطافت هرگز شبیه آب حیات و هشیاری ایزدی نیست؛ چون نمی تواند از دل یک سنگ سخت جاری شود اما خداوند در اثر فضاگشایی، دو صد چشمه کوثر و آب حیات را از دل همانیده انسان که همچون مَرمر و خارِه سخت شده است، جاری می کند.

چون کند چک چک، تو گویش: مرگ و درد
تا شود این دوزخِ نفسِ تو سرد

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵۸
—چک چک: آوازِ سوختنِ فتیلهٔ چراغ

اگر سر و صدای من ذهنی‌ات هنگام سوختن و رها کردن همانیدگی‌ها درآمد، تو به او بگو: درد و مرگ؛
یعنی برو بمیر تا آتش دردهای آن سرد و خاموش شود. [اکنون که شما فضا را باز می‌کنید تا آزاد شوید و
آبِ حیات را با فضاگشایی روی دردهایتان می‌ریزید، من ذهنی اعتراض می‌کند، دردهایش را دوست دارد،
می‌خواهد شما را پشیمان کند و بترساند، شما نترسید و آب سرد را بر دوزخ و آتش دردهای من ذهنی‌تان
بریزید.]

تا نسوزد او گلستانِ تو را
تا نسوزد عدل و احسانِ تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵۹

تا دوزخِ نَفْسِ تو سرد شود و گلستانِ تو را نسوزاند و آن عدل و احسانی هم که در ذاتِ خدایی توست از
بین نرود و نسوزد.

نکته ۱: اولین نشان صدقه دادن، مهربان بودن با خودمان است. شما از خودتان بپرسید آیا من با خودم
مهربان هستم؟ خودم را دوست دارم؟ اگر خودم را دوست دارم، چرا این غذاها را می‌خورم؟ چرا ده یا
بیست کیلو اضافه وزن دارم؟ چرا با خوردن بعضی چیزها به خودم لطمه می‌زنم؟ چرا ورزش نمی‌کنم؟ چرا
کاهلی می‌کنم؟ چرا ابیات مولانا را نمی‌خوانم تا بتوانم به حضور زنده شوم؟ چرا امروز و فردا می‌کنم؟ چرا
اُفتان و خیزان پیش می‌روم؟

نکته ۲: من گلستانم را لازم دارم، در اصل من گلستان هستم و خارستان نیستم. ذات من عدل را می‌شناسد. من می‌دانم یکی از جنبه‌های عدل این است که اگر چیزها را در مرکزم بگذارم باید درد داشته باشم و این عین عدل است. پس تمام بدی‌ها و مسائل را من برای خودم ایجاد کرده‌ام. این کارها را با ذهنم کرده‌ام و باید این مسائل پیش می‌آمد. بنابراین عدل و ظلم را هم خوب می‌شناسم. می‌دانم اگر با من ذهنی کار کنم و انتظار داشته باشم که نتیجه‌ی مثبتی داشته باشد، دارم ظلم می‌کنم.

چون لبِ لعلش صلائی می دهد
گر نه‌ای چون خاره و مرمر، بیا

–مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۷۹
–صلا: دعوتِ عمومی

چون لب لعل معشوق لحظه به لحظه تو را صدا می زند و به سوی خودش دعوت می کند، اگر مرکزت سنگ
خاره و مرمر نیست، بیا، ارتعاش زندگی را بگیر و فضا را باز کن.

برگِ بی‌برگی تو را چون برگ شد
جانِ باقی یافتی و، مرگ شد

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۷۸
—مرگ شد: مرگ رفت و گذشت.

ای انسان، اگر برگ بی‌برگی و نوای بی‌نوایی یعنی فضاگشایی و خالی شدن مرکز از همانیدگی‌ها و نیامدن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز، برکت و سرمایه تو باشد، مرکزت عدم شده و جانِ باقی و جاویدان می‌یابی و همیشه به ابدیت زندگی زنده هستی و نه تنها مرگ جسمی برایت اهمیتی ندارد، بلکه مردن به من ذهنی هم برای تو دردناک نیست.

«بیت هندسی»

نکته: ابدیت به معنی بی‌نهایت آینده، و ازلیّت به معنی بی‌نهایت گذشته نیست؛ بلکه منظور این لحظه است که همیشه بوده و هست.

از لذت بوهایِ او، وز حُسن و از خوهایِ او
وز قُلْ تَعَالُوهایِ او جان‌ها به درگاه آمده

—مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۲۷۹
—قُلْ تَعَالَوْ: قُلْ تَعَالُوا، بگو بالا بیایید.

لذت بوها، زیبایی‌ها و خوهای خداوند، عشق، رواداشت، حس بی‌نیازی و وحدت سبب می‌شود جان
انسان‌های فضاگشا به درگاه او قدم بگذارد و همچنین با شنیدن ندای «بالا بیایید» از طرف خداوند به
فضای گشوده‌شده بروند.

—قرآن کریم، سورة انعام (۶)، آیه ۱۵۱
—«قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ...»

«ای پیامبر، بگو: به‌سوی من آیید که بر شما خوانم آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده‌است...»

قُلْ تَعَالُوا آیتِی ست از جذبِ حق
ما به جذبهُ حق تعالی می‌رویم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

«قُلْ تَعَالُوا» یا «بگو بالا بیایید» نشانه‌ای از جذب حق است یعنی خداوند دائماً در این لحظه می‌خواهد ما را جذب کند. حال که ما از مراحل هشیاری جماد، نبات و حیوان گذشته‌ایم، برای این که او بتواند ما را جذب کند، فضا را باز می‌کنیم، مرکزمان را عدم می‌کنیم و از مرحله ُ ذهن هم بالاتر رفته و به جذبهُ ُ خداوند می‌رویم.

نکته: «قُلْ تَعَالَوْا» نشانه‌ای است از این که خداوند می‌تواند ما را جذب کند ولی چون در این لحظه مرکز ما جسم است، جهان ما را جذب می‌کند. اگر فضا را باز کنیم و مرکز ما عدم شود، خداوند ما را جذب می‌کند؛ بنابراین ما در این لحظه تصمیم می‌گیریم هشیارانه فضا را باز کنیم تا به «جذبۀ حق تعالی» برویم.

قُلْ تَعَالَوْا، قُلْ تَعَالَوْا كَافَتْ رَبِّ
ای سُتورانِ رمیده از ادب

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۱۱
—سُتور: حیوانِ چهارپا مانند اسب و الاغ

ای چهارپایانِ رمیده از ادب که من ذهنی دارید، عقل بی‌نهایت خداوند را رها کرده‌اید و به عقل
من ذهنی‌تان گوش می‌دهید، خداوند لحظه‌به‌لحظه به ما می‌گوید «بالا بیایید»، به هشیاری نباتی و حیوانی
نروید، فضا را باز کنید و دیگر در ذهن نمانید.

غُلْغُل و طاق و طُرُنْب و گیر و دار
که نمی بینم، مرا معذور دار

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۹
—طاق و طُرُنْب: سروصدا

هر کسی که طغیان می کند، واکنش نشان می دهد، سروصدا راه می اندازد، جلال و شکوهش را به مردم نشان می دهد تا دیده شود، می گیرد و می بندد تا مردم را تنبیه کند و همه از او بترسند، معنی اش این است که او عملاً می گوید من کور هستم و نمی بینم، چشم عدمم بسته شده، مرا معذور بدارید و ببخشید.

ننگرم کس را و گر هم بنگرم
او بهانه باشد و، تو مَنظَرَم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹
—مَنظَر: جای نگریستن و نظر انداختن

من این لحظه به آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد نگاه نمی‌کنم و آن را به مرکز نمی‌آورم و اگر هم نگاه
بکنم بهانه‌ای است برای فضاگشایی و آوردن خداوند به مرکز.
«بیت هندسی»

عاشقِ صُنْعِ توأم در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوعِ گِی باشم چو گَبر؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰
—شُکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست.
—گَبر: کافر

خداوندا، من این لحظه در هر وضعیتی که ذهن نشان می‌دهد عاشقِ آفریدگاری تو هستم، چه آن وضعیتی که خوب باشد و باید شکر کنم و چه وضعیتی که بد باشد و باید صبر کنم؛ من مانند کافر عاشقِ چیز ساخته‌شده نیستم.

«بیت هندسی»

نکته: در اثر رفتار و سبب‌سازی ما با الگوهای پوسیده است که این همه مسئله به وجود می‌آوریم، پس ما نباید عاشق باورهای گذشته باشیم بلکه باید در این لحظه فضا را باز کنیم و دست به صُنْع بزنیم.

عاشقِ صُنْعِ خدا بافَر بُود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بُود

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

—صُنْع: آفرینش

—فَر: شکوه ایزدی

—مصنوع: آفریده، مخلوق

عاشقِ آفریدگاری خدا دارای فر و شکوه ایزدی است و دیدِ ایزدی دارد؛ اما عاشقِ مصنوعِ او، یعنی کسی
که با چیزهایی که آفریده شده همانیده می‌شود و به آفریدگاری پی‌نمی‌برد، کافر است.
«بیت هندسی»

نکته ۱: مردم در گذشته و در ماجرایی که ذهن درست کرده گرفتارند و مثل توپ لگد می‌خورند و این‌ور و آن‌ور می‌روند، شما سعی کنید این‌گونه نباشید بلکه بگویید: «من در این لحظه با فضاگشایی و جذب ارتعاش زندگی دست به صنع می‌زنم و فکرها و آینده خودم را می‌آفرینم، فرقی نمی‌کند که همسر، بچه و خانه دارم یا ندارم، من نمی‌خواهم مانع ذهنی ایجاد کنم و بگویم به علت این موانع نمی‌توانم زندگی کنم. من همیشه می‌توانم شاد شوم، اگر من از جنس خدا هستم، او هم همیشه خندان است، پس من هم باید بخندم. مهم نیست چه چیزی دارم و چه چیزی ندارم.»

نکته ۲: اگر مرکز ما همانیده باشد، جلال و شکوه ذهنی داریم و به زور می‌خواهیم آدم‌ها ما را بهتر ببینند. ما در زندگی با من ذهنی از خود می‌پرسیم من چگونه دیده می‌شوم؟ از نظر مردم چقدر ارزش دارم؟ چه کسی مرا تأیید و به من توجه می‌کند؟

قُلْ تَعَالَوْا كَلِمَةً مِنْ رَبِّكُمْ
تَأْتِيكُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ
وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ مَحْضِهِمْ
فَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
فَتَتَّبِعُوا أَمْرَهُمْ
وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ مَحْضِهِمْ
فَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
فَتَتَّبِعُوا أَمْرَهُمْ

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۰۶

—رایض: تربیت‌کنندهٔ اسب و ستور

خداوند از روی کمک، لطف و گرمِ خود می‌خواهد ما را جذب کند و گفته است که با فضاگشایی از فضای ذهن «بالا بیایید»؛ زیرا من بهترین تربیت‌کننده هستم و شما را به‌موقع ناکام و بی‌مراد می‌کنم، سختی می‌دهم تا با واکنش نشان ندادن فضا را باز کنید و پیغام مرا بگیرید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۷ گنج حضور، بخش سوم

مرگِ بی‌مرگی بُود ما را حلال
برگِ بی‌برگی بُود ما را نوال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۲۷

—مرگِ بی‌مرگی: مرگ به منِ ذهنی
—برگِ بی‌برگی: آگاه شدن عدم از خودش در مرکزِ ما
—نوال: عطا و بخشش

مردن به من ذهنی که ما را بی مرگ و جاودانه می کند، برای ما حلال است. درحقیقت ما به خداوند و زندگی جاودانه زنده می شویم. بنابراین برگ بی برگی پیدا می کنیم یعنی در مرکز ما عدم از خودش آگاه می شود و این برای ما بخشش و عطای ایزدی ست.

پس درآ در کارگه، یعنی عدم
تا بینی صنّ و صانع را به هم

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲

—صنّ: آفرینش

—صانع: آفریدگار

پس ای انسان، با کنار گذاشتن قضاوت و مقاومت و اهمیت ندادن به آن چه ذهن نشان می دهد، فضا را باز
و مرکزت را عدم کن و در نتیجه وارد کارگاه صنّ خداوند شو، تا صنّ یعنی آفریدگاری، و صانع یا
آفریدگار را با هم بینی.

برگِ تنِ بی‌برگیِ جان است، زود
این ببايد کاستن، آن را فزود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵

آمدن چیزی از ذهن به مرکز، برگ و رونق من‌ذهنی‌ست که باعث بی‌رونق ماندن روح و هشیاری حضور می‌شود. پس باید هرچه زودتر اندازه من‌ذهنی را بکاهیم و زندگی خواستن از چیزها را بیندازیم تا بر رونق جان خدایی‌مان افزوده شود.

مُشْتَریِّ ماستِ اَللهُ اُشْتَری
از غمِ هر مُشْتَری هینِ برتر اُ

«کسی که فرموده‌است: «خداوند می‌خرد»، مشتری ماست. به هوش باش، از غم مشتریانِ فاقد اعتبار
بالا تر بیا.»

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳
—اِشْتَری: خرید.

خریدار اصلی من ذهنی ما خداوند است. او غم‌ها و همانیدگی‌هایمان را در ازای دادن فضای گشوده‌شده و شادی بی‌سبب می‌خرد. پس ای انسان، به‌هوش باش! با فضاگشایی از غم و فکر و خیال مشتریان معمولی، من‌های ذهنی، بالاتر بیا، هم‌هویت‌شدگی‌هایت را به آن‌ها نفروش و از آن‌ها اعتبار و زندگی نخواه.

«بیت هندسی»

نکته ۱: شما با خواندن ابیات مولانا باید خودتان را متقاعد کنید که هرگونه غم در جهان توهم و ساخته ذهن است و هیچ ضرورتی ندارد. با پخش این ابیات باید کاری کنیم تا مردم از توهم ایجاد غم و غم‌افزایی بیرون بیایند.

نکته ۲: شما باید از خودتان پرسید آیا من مردم را تحریک به غم می‌کنم؟ آن‌ها را خشمگین و ناامید می‌کنم و می‌ترسانم؟ به گذشته و آینده می‌برم؟ حسادت می‌کنم؟ پشت سرشان حرف می‌زنم و آن‌ها را کوچک می‌کنم؟ تمام اعمالی که با من ذهنی انجام می‌دهیم منجر به درد می‌شوند، اما بیشتر مردم درد را دوست دارند.

نکته ۳: در نهایت شما ممکن است با غم‌هایتان بمیرید یا به این نتیجه برسید که خودم باید کاری کنم. هیچ‌کس جز خودتان نمی‌تواند به شما کمک کند، اگر خودتان بخواهید مولانا، برنامه گنج حضور و خداوند هم کمک می‌کند، ولی اگر خودتان نخواهید به هیچ‌جا نمی‌رسید.

نه تو اَعْطَيْنَاكَ كوثر خواننده‌ای
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

آیا تو آیه «کوثر را به تو عطا کردیم.» را نخوانده‌ای که نشان می‌دهد خداوند بی‌نهایت فراوانی‌اش را به انسان عطا کرده‌است؟ پس چرا خشک، تشنه و پژمرده‌ای؟ چرا چیزها را به مرکزت آورده‌ای و این قدر تنگ‌نظر و محدوداندیش شده‌ای و خوشبختی را به دیگران روا نمی‌داری؟ «بیت هندسی»

نکته: اگر شما من‌ذهنی داشته باشید، ولو این که خیلی باهوش، زرنگ، بااستعداد و فرهیخته باشید، شکست می‌خورید و به خودتان لطمه می‌زنید، مگر فضا را باز کنید و از بی‌نهایت فراوانی خداوند استفاده کنید.

قرآن کریم، سورۀ کوثر (۱۰۸)، آیه ۱
- «إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.»
«ما کوثر را به تو عطا کردیم.»

یا مگر فرعونى و کوثر چو نیل
بر تو خون گشته ست و ناخوش، ای علیل؟

-مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳
-علیل: بیمار، رنجور، دردمند

یا شاید تو ای بیمار دل، مانند فرعون دارای من ذهنی هستی که کوثر و بی نهایت فراوانی خدا برای تو که معدن زیبایى و شادى هستی، مانند رود نیل، تبدیل به خون یعنی درد، مسئله، مانع و دشمن شده است.

«بیت هندسی»

نکته: این معجزه موسی بود که وقتی فرعونیان از رود نیل آب برمی داشتند و می خوردند تبدیل به خون می شد. کسی که فرعون باشد یعنی من ذهنی داشته باشد نیز آب زندگی برایش تبدیل به درد می شود.

توبه کن بیزار شو از هر عَدُو

کاو ندارد آبِ کوثر در کدو

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

—عَدُو: دشمن

توبه کن و با فضاگشایی به فضای یکتایی این لحظه که کوثر و فراوانی زندگی در آن جاری ست بیا و پرهیز کن از هر کسی که فضا را باز نمی کند، ذهنیت فراوانی ندارد و تنگ نظر است، یعنی من ذهنی دارد و با دیدن برحسب همانیدگی ها زندگی را به خودش و دیگران روا نمی دارد.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رو
او محمدخوست، با او گیر خو

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر کسی را دیدی که از کوثر و بی‌نهایت فراوانی خداوند صورتش سرخ شده، بدان که او خوی محمدی دارد، فراوانی‌اندیش است و شادی و زندگی را به همه روا می‌دارد، پس با او خوبگیر و قرین او شو.
«بیت هندسی»

تا أَحَبَّ لِلَّهِ آيِي در حساب
کز درختِ احمدی با اوست سیب

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۶
– أَحَبَّ لِلَّهِ: دوست داشت برای خدا

تا در شمارِ دوستداران و عاشقان خدا درآیی، یعنی دوست داشتن و مهرورزی تو از طریق زندگی و فضای
گشوده‌شده باشد، نه چیزی که این لحظه ذهنت به تو نشان می‌دهد؛ چراکه میوه و فراوانی زندگی از
درخت هشیاری حضور است و در کسانی‌ست که با هشیاری نظر می‌بینند و انسان‌ها را به این خاطر که
هشیاری و از جنس خدا هستند، دوست دارند.

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

هر کسی را دیدی که از بی‌نهایت فراوانی زندگی خشک لب است، بدگویی و انتقاد می‌کند، تنگ‌نظر است، حسادت دارد و فضا را نمی‌گشاید، او را مانند مرگ و تب، دشمن هشیاری حضور خود بدان و از او دور شو زیرا به تو لطمه خواهد زد.
«بیت هندسی»

نکته ۱: چون ما من ذهنی، همانیدگی و درد داریم بنابراین زندگی را به دیگران روا نمی‌داریم و از موفقیت دیگران ناراحت می‌شویم، بنابراین ما اشکال داریم و بدون این که انتقاد و عیب‌جویی کنیم و بد مردم را بگوییم باید روی خودمان کار کنیم.

نکته ۲: وقتی کسی از شما تعریف می‌کند، یا بد شما را می‌گوید، یا کسی را می‌بینید که موفق است و روی شما اثر بد می‌گذارد، در واقع این‌ها حوادث و موجودات ذهنی هستند که شما را می‌رانند و اداره می‌کنند. درحقیقت شما در ماجرای ذهن غرق هستید و کوثر را فراموش کرده‌اید، بنابراین باید از آن بیرون بپرید و ذهنتان را ببینید، این بیت‌ها را هم مرتب تکرار کنید.

گرچه بابای تو است و مامِ تو
کاو حقیقت هست خونِ آشامِ تو

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

—مام: مادر

حتی اگر این شخص پدر و مادر تو باشد، چون تو را به صورت من ذهنی می بیند و در مرکزش درد دارد،
در واقع «خون آشام» زندگیِ توست و از طریق قرین روی تو اثر بد و مخرب می گذارد.
«بیت هندسی»

نکته: این بیت به این معنی نیست که ما دشمن پدر و مادرمان باشیم و از آنها جدا شده و فرار کنیم، بلکه فقط باید بدانیم که ارتعاش خست و تنگ‌نظری، روی ما اثر بد می‌گذارد.

تاجِ گرمناست بر فرقِ سرت
طوقِ اعطیناکِ اویزِ برت

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

—طوق: گردنبند

ای انسان، خداوند تاج پادشاهی و گرمی‌داشت خود را بر فرق سر هشیاری‌ات گذاشته و گردن‌بند عطا‌های ربّانی و بی‌نهایت فراوانی‌اش را بر سینه‌ات اویزان کرده‌است. خدا تو را گرمی‌داشته چون می‌خواهد دو خاصیت بی‌نهایت و ابدیت خودش را در تو زنده کند.

تو زِ گَرْمَنَا بَنی آدم شَهی
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

تو به اقتضای آیه‌ای که خداوند فرمود: «ما انسان را گرامی داشتیم.» شاه خودت به شمار می‌روی؛
بنابراین هم زمانی که در خشکی ذهن و تن هستی می‌توانی فضا را باز کنی و بر هشیاری سوار شوی، و
هم زمانی که از خشکی ذهن خارج شدی و به دریای یکتایی رسیدی، هشیاری‌ات بر هشیاری سوار
می‌شود و به ذات خداگونه‌ات که بی‌نهایت است زنده می‌شوی. [به بیان دیگر تو جسم، نقش و فرم
هستی به‌علاوهٔ انکار فرم که بی‌نهایت فضای گشوده‌شده است.]
«بیت هندسی»

نکته: اگر ما با زنده شدن به بی‌نهایت خداوند شاه هستیم پس چرا خودمان را در ذهن این قدر کوچک کرده‌ایم؟ چرا این قدر نوکر و بندهٔ همانیدگی‌ها شده‌ایم؟ چرا همانیدگی‌ها ما را اداره می‌کنند و دلیل کرده‌اند و برایمان درد ایجاد کرده‌اند؟ چرا ما متوجه نشده‌ایم که نباید از کسی توقع داشته باشیم؟

—قرآن کریم، سورة اسراء (۱۷)، آیه ۷۰
—«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.»

«و ما فرزندانِ آدم را بس گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب‌ها سوار کردیم و ایشان را از غذاهای پاکیزه روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان برتری بخشیدیم.»

توضیح آیه:

خداوند انسان را گرمی داشته و می‌خواهد در او به بی‌نهایت خود زنده بشود. وقتی انسان در خشکیِ ذهن فضا را باز می‌کند، هشیاری را می‌بیند و سوار هشیاری می‌شود، یعنی از جنس خدا شده و حضور ناظر می‌شود و در دریای یکتایی نیز سوار همان هشیاری می‌گردد. از آن پس دیگر غذای نور می‌گیرد و همانیدگی‌ها و غذای ذهن را نمی‌خورد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com